

مشروطیت به مثابه تخیل سیاسی

محمدعلی فتح الهی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۳

چکیده:

تخیل سیاسی عبارت از هویت یابی سیاسی است و مشروطیت را می‌توان شروع تخیل علمی در سیاست ایران دانست. تخیل با ایجاد شک و تردید عمل می‌کند که نوعی آموزش و پرورش سیاسی و اجتماعی است و البته با نقادی توأم است و به خلاقیت منجر می‌شود. تخیل مشروطیت هم برای ایجاد شک و تردید بود. مشروطیت ماهیت علوم انسانی داشت و برای آن بود که جامعه با علوم انسانی اداره شود. مدیریت با علوم انسانی در مشروطیت را می‌توان خط مقاومت ملی نامید که بویژه در برابر مداخلات استعمار انگلیس معنی پیدا می‌کرد. مشروطیت هرچند مسبوق به زمینه‌های مردمسالارانه در تاریخ سیاسی ایران بود و لا‌بته شکست منجر شد و البته زمینه حرکت‌های بعدی ملت ایران را فراهم آورد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران باعث شد که نگاه عمیق‌تری به مشروطیت شکل بگیرد. اما انقلاب اسلامی را نمی‌توان تجربه دیگری از مشروطیت تلقی کرد.

واژگان اصلی:

مشروطیت، تخیل سیاسی، انقلاب اسلامی

^۱ . دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) fathollahi@ihcs.ac.ir

۱- مقدمه

تخیل عبارت از هویت پیدا کردن فردی و اجتماعی انسان و از جنس باورهای دینی، اخلاقی و حتی عرفی است که از این جهت مقدس نیز می باشد. هویت‌های سیاسی و اجتماعی چون مشروطیت و ملیت را نمی توان فقط از طریق تعاریف نظری و یا قواعد سیاسی و حقوقی تبیین کرد که تقلیدی و غیرواقعی خواهد بود. واقعیت امر این هویت ها در باورها و تخیل سیاسی مربوط به آنها می باشد. تخیل با توجه پیدا کردن به امور اعتباری و اهمیت یافتن آنها در زندگی انسان حاصل می شود اما مثل امور اعتباری امر ذهنی نیست. تخیل سیاسی عبارت از هویت یابی سیاسی انسان و سازنده نظام سیاسی در بعد هویتی است. نظام سیاسی مشروطه هم از جمله اعتباریاتی است که توجه و اهتمام به آن و عزم و اراده برای تحقق حاکمیت قانون، تخیل سیاسی ملی ایرانی را شکل داد و مقدمه حرکت های بعدی شد.

تخیل جنبه روش شناسانه هم دارد که در این نوشتار از آن بهره می بریم. در این روش مسئله های پژوهش را رخدادهای خیالی در نظر می گیریم که پژوهش در مورد آنها مستلزم برقراری ارتباط وجودی و درک واقعی آنها و نیز تلقی باور هویتی از آنهاست. این امر به معنی تغییر ماهیت واقعیات نیست بلکه رویکرد تخیلی، امکانی برای پژوهشگر است تا نگاه واقعیت‌ناهن تری را به رخدادهای داشته باشد. بویژه جریان‌های تاریخی را که ابعاد بسیار متفاوتی دارند نمی توان با نگاه سطحی و غیر واقعیت‌ناهن شناخت و به معنای واقعی آنها پی برد. شناخت درست مسائل تاریخی و فهم ابعاد ذهنی شخصیت هایی که در دوره معینی مطرح بوده اند، نیازمند آگاهی از جو و روح حاکم بر زمانه آنهاست. مورخ باید بتواند مواجهه عینی با وقایع تاریخی داشته باشد و آنها را به درستی و با واقعیت ملموس تری دریافت کند و با واقعیتی در باره آنها تأمل و قضاوت کند. فهم تاریخ خارج از تخیل خلاق پژوهشگر و مورخ ناممکن است.

تخیل در مشروطیت:

مشروطیت را می توان شروع تخیل علمی در سیاست ایران دانست. شروع تخیل سیاسی در دوران معاصر ایران را با تخیل سستی و هنجاری صفویه و قزلباش در نظر می گیریم که با تحولات قرن دوازدهم و روی کار آمدن قاجار تداوم یافت. اما به موازات آن و با شکل‌گیری مرجعیت علمی

علمای دینی، گام بعدی این تخیل سیاسی تحقق یافت که ماهیت علمی دارد و شروع نگاه علمی به سیاست است. اوج تخیل علمی در سیاست را در قیام تنباکو، نهضت مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت می‌توان ملاحظه کرد. در تخیل علمی سیاست، عطف توجه به چگونگی تشکیل حکومت می‌شود به جای آنکه صرفاً سؤال شود که چه کسی باید حکومت کند. با تخیل علمی سیاست است که می‌توانیم از اجتماعی شدن سیاست و از امر سیاسی در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران سخن بگوییم که نهضت مشروطیت اولین مظهر برجسته آن است. وقتی حضور و دخالت مردم در سیاست در قد و قواره یک نهضت و خیزش عمومی محقق می‌شود، می‌توان از نمایان شدن امر سیاسی سخن گفت. امر سیاسی وجه اجتماعی شده سیاست است و این امر به نوبه خود ایجاد نهادهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حتی نظامی متناسب با این اجتماعی شدن سیاست را ضروری می‌سازد. همه این نهادها هم علاوه بر شئون تخصصی خود، واجد وجهی از امر سیاسی خواهند بود که به واسطه آن در وحدت کلی جامعه مشارکت می‌کنند و فرآیند اجتماعی شدن سیاست را تقویت می‌کنند. از جمله شکل‌گیری امر سیاسی در ایران است که تأسیس دانشگاه را الزامی می‌کند و دانشگاه هم چون سایر نهادهای تأسیس شده پس از نظام مشروطیت به تکوین و استحکام بیشتر امر سیاسی مدد می‌رساند. وقوع نهضت مشروطیت ایران به شکل‌گیری دانشگاه در ایران منجر شد که اجتناب‌ناپذیر هم بود. جامعه متجدد دانشگاه ایجاد می‌کند و برای کاربردی شدن علوم هم جامعه باید متجدد شود. علم سیاست چیزی جز علمی کاربردی نیست. دانشگاه باید جامعه را پیشرفت دهد و برای آن تأسیس می‌شود.

ماهیت علوم انسانی مشروطیت:

مشروطیت ماهیت علوم انسانی داشت و برای آن بود که جامعه با علوم انسانی اداره شود و رفتارهای متمدنانه را جایگزین سیاست‌های قدیمی کند. علوم انسانی جوهر مشروطیت است و به تعبیری از مشروطیت شروع می‌شود و در واقع مشروطیت امروز ایران است. علوم انسانی هم چون مشروطیت باید وجود و تحقق عینی و اجتماعی داشته باشد. علوم انسانی نامی است که بر وقایع و هویت‌های اجتماعی گذاشته شده است و عبارت است از پدیده‌های اجتماعی چون انقلاب اسلامی و وقایعی مثل مشروطیت و تنباکو. پیدایش مفهوم علوم انسانی را باید با شکل‌گیری امر سیاسی توأم دانست.

مدیریت با علوم انسانی در مشروطیت را می‌توان خط مقاومت ملی نامید که بویژه در برابر مداخلات استعمار انگلیس معنی پیدا می‌کرد. این مقاومت ملی از قیام تنباکو شروع شد و تداومش با اعدام شیخ فضل الله نوری، ترور سید عبدالله بهبهانی، ترور امین السلطان، ترور ستارخان، رحلت مشکوک آخوند خراسانی، قیام های رییس علی دلواری، میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد خیابانی، کلنل محمد تقی خان سپیان و شهادت آنها نمایان شد. کودتای انگلیسی رضاخان هم نتوانست این خط مقاومت را کور کند و قیام های مدرس در مجلس، حاج آقا نوراله در اصفهان، حاج میرزا صادق آقا و آقای انگجی در تبریز، حاج آقا حسین قمی در مشهد و آقای بافقی در قم همه مظاهر خط مقاومت ملی و رفتارهایی بودند که در مقابل سیاستهای انگلیس صورت گرفت. مهمتر از همه اینها تأسیس حوزه علمیه قم بود که در سال ۱۳۰۰ صورت گرفت و ماهیت علوم انسانی و تخیلی مشروطیت را نشان می‌داد.

در مدیریت با علوم انسانی به مشکلات توجه می‌شود و به استقبال آنها رفته می‌شود. هر روز هم مشکلات جدیدی مورد توجه قرار می‌گیرند. تخیل وارد شدن در زندگی است که با مشکلات زندگی دست‌وپنجه نرم کنند. نترسیدن از مواجهه با مشکلات و برخورد با آنها در تخیل اتفاق می‌افتد. در مواجهه با مشکلات زندگی و دست و پنجه نرم کردن با آنهاست که به درک جوهر هستی و قدرت اراده‌الاهی می‌توان رسید. طبیعت تخیل آن است که شروع گرفتاری‌ها می‌باشد. اگر تخیلی صورت نگیرد، مشکلاتی هم بروز نمی‌کند. حقیقت نه در سلسله‌بحث‌های نظری بلکه در این مواجهه با مشکلات درک می‌شود. مشروطیت، نه پایان مشکلات و بلکه شروع آن بود.

تخیل ملی مشروطیت:

مشروطیت یک نهضت و تخیل ملی بود که در بین مردم ایران انجام گرفت. بیداری و حرکت عمومی مردم عنصر اصلی نهضت مشروطیت بود. نهضت مشروطیت واقعه بسیار مهم و دارای ابعاد وسیعی است. عصر مشروطیت با توجه به قانون اساسی ممتاز می‌گردد. تفاوت قانون اساسی با قانون عادی در این باشد که قانون عادی را باید اجرا کرد ولی قانون اساسی، حاکم است و خود حکومت می‌کند. با درک و احساس حکومت قانون اساسی است که می‌توان گفت وضعیت رشد یافته سیاسی برای جامعه، پیدا شده است. اما مشروطیت ایران فراتر از ظواهر قانونی چون تدوین قانون اساسی و

مجلس مقننه بود و در حالت قیام ملی معنی پیدا می‌کرد.

ارزش هر یک از حوادث تاریخی به میزان تأثیری است که بر تکوین شخصیت ملی می‌گذارد. ویژگیهای مشروطیت و دستاوردهایی را که برای جامعه ایران به ارمغان آورد، ملاک ارزیابی از اهمیت این نهضت و جایگاه آن در تاریخ سیاسی ایران می‌باشد. از صدور فرمان مشروطیت و مقدمات قبلی آن تا شهادت مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و طرح اندیشه‌های ایشان، از ورود حوزه نجف در بحث‌های مشروطه‌خواهی و رهبری فکری و سیاسی نهضت توسط مراجع تقلید تا مبارزات آزادیخواهان در مناطق مختلف کشور، از حضور پررنگ اندیشه‌ها و باورهای غربی در ساختار نظام مشروطه و فعالیت جریانهای فراماسونری تا دخالت نیروهای بیگانه و از کودتای رضاخان از طرفی و تاسیس حوزه علمیه قم از طرف دیگر و مبارزاتی که دینداران در دوره رضاخان برای حفظ فرهنگ ملی ایران انجام دادند، همه از مصادیق تجربیات گرانبغی بود که در تکوین شخصیت اجتماعی و سیاسی و هویت ملی نوین ایرانی نقش داشتند. تجربه‌هایی که هر کدام به نوبه خود در مستعد کردن شعور اجتماعی و درک سیاسی جامعه ایرانی برای ایفای نقش تاریخی خود در آینده موثر بودند.

تخیل با ایجاد شک و تردید عمل می‌کند که نوعی آموزش و پرورش سیاسی و اجتماعی است و البته با نقادی توأم است و به خلاقیت منجر می‌شود. تخیل مشروطیت هم برای ایجاد شک و تردید بود. مشروطیت، نه یک رخداد عادی بلکه آغازی برای یک دوره از شک و تردید توأم با تجربیات سیاسی اجتماعی فراوان بود. اگر آرمانهایی که شعار اصلاح‌طلبی، قانون‌خواهی و تجددگرایی در جامعه ایرانی ایجاد کرده بود با قراردادهای استعماری به یأس تبدیل شد و اگر امیدهایی که جنبش اجتماعی سیاسی تحریم به رهبری مرحوم میرزای شیرازی برانگیخته بود با حاکمیت استبدادی و اعدام و ترور رهبران مردم، به شک و تردید جانکاهی تبدیل شد و این شک و تردید در همه ارکان اجتماعی ایران تسری پیدا کرد و اگر مصائبی که کودتای رضاخان در ایران ایجاد کرد و با این کودتا، استعدادها، ملی، بلوغ سیاسی و علمی، پویایی و نشاط فکری و از همه مهمتر حتی هویت ایرانی مورد مجادله و چالش قرار گرفت. همه این وقایع با تمام نتایج تلخ و شیرینی که داشتند؛ زمینه‌های ظهور و بلوغ سیاسی، فکری و اجتماعی ایران در بحرانی‌ترین ادوار تاریخی بود.

دوره انتقالی:

نهضت مشروطه تبلور آرمان‌های آزادیخواهی، قانون‌گرایی و دین‌مداری در ساختار استبدادی و خودکامگی نخبگان سیاسی و فرهنگی سلطنت قاجاریه بود. نهضت مشروطه در حقیقت پاسخ به ندای تمنای دگرگونی در میسر شدن و صیوررت ملی برای رسیدن به یک الگوی سامان اجتماعی مشخص و جدید بود. از مشخصه‌های این نهضت، شکل‌گیری نهادهای مردم‌سالار است. در واقع یکی از اهداف مشروطیت این بود که نظام مردم‌سالاری به جای نظام استبدادی، در ایران برقرار شود. در عین حال فقدان قانون و عدالت، بیشترین مسئله مردم در این دوران بود که درخواست‌های اولیه مشروطه خواهان را جهت می‌داد. نهضت مشروطه با درخواست تاسیس عدالتخانه شروع شد که مسبوق به سابقه بود. در واقع اقتدار علما و مراجع دینی در نظام سیاسی دوره قاجار بصورت نوعی استقلال قضائی جلوه می‌نمود و مطالبات اولیه مشروطیت، رسمی نمودن همان واقعیت را پی‌گیری می‌کرد.

فعالان مشروطه در پی تخریب نظام با ثبات پیشین با همه اشکالاتی که داشت نبودند. ولی شکسته شدن قالب نظام پیشین، مطالبات فراوان و بعضاً متناقضی را در جامعه مطرح کرد که بیش از آنچه به ایجاد نظام جدید بینجامد؛ نوعی تجربه سیاسی برای مردم محسوب می‌شد. نشان می‌داد که روح جستجوگر جامعه، نظام جدیدی را طالب است که متناسب با پیچیدگی‌های نوین زندگی سیاسی و اجتماعی باشد. بهم ریختگی همه‌جانبه‌ای که در ساختار نظام اجتماعی، سامان سیاسی و دستاوردهای فرهنگی ایران بروز کرد، همه ارکان زندگی جامعه ایرانی را تحت تاثیر قرار داد و آن را وارد دورانی از تجربیات جدید کرد.

نظامی که تحت عنوان نظام مشروطیت جایگزین شد محصولی جز بهم ریختن ساختار فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی اقتصادی و سیاسی گذشته نداشت. نهضت مشروطه نه تنها نتوانست آن آرمانها را محقق بلکه همان نظم با ثبات غیر مطلوب قبلی را نیز از بین برد و نوعی بی‌هویتی فرهنگی، سیاسی، فکری و فلسفی و اخلاقی را در ایران ترویج کرد. تشنیت اخلاقی، فقدان یک سیاست هماهنگ و همساز با باورها و ارزشها و گرایش‌های جامعه و از همه مهمتر نبودن یک آرمان مقدس در چشم انداز تحولات آتی ایران برای پایداری این کشور در نظام سلطه‌ای که در حال شکل‌گیری بود، همه و همه، نشان می‌داد که جامعه ما وارد دوره متلاطمی از تحولات تاریخی شده است. ایران در طول

نزدیک به یکصد سال حاکمیت مشروطه هیچ الگوی مشخص، متقن، معقول و قابل اتکایی برای بازسازی هویت ملی و فرهنگی خود نداشت. از عوامل مهمی که این بهم ریختگی را باعث شد، نفوذ فرهنگی و سیاسی استعمار و نیروهای غربی در جامعه ایرانی بود. با نزدیکی قرن بیستم و پیش بینی وقوع جنگ‌های جهانی، تحرک بین المللی غربیان در سطوح منطقه ای و جهانی مضاعف گردید. این امر که فی حد ذاته خاصیت تخریبی داشت، باعث پیچیده شدن بیشتر اوضاع گردید و شک و تردیدها را افزود.

نهضت مشروطیت، به عنوان یک رخداد سیاسی اجتماعی با ماهیت متحولش، آغازی برای یک دوره انتقالی محسوب می شود. تمام این دوره انتقالی در تاریخ سیاسی مردم ایران، علیرغم همه تعارض‌ها و تنوع‌های بوجود آمده با دو ویژگی ممتاز می گردد که اولی عبارت از اعتماد به اسلام و رهبران دینی است و دوم بی اعتمادی نسبت به غرب و مبارزه با سلطه طلبی استکبار جهانی می باشد. حوادث گوناگونی که در طول دوران مشروطیت تا انقلاب اسلامی پدید آمد و همه آن شک و تردیدهایی که خصوصا در مواجهه با غربی‌ها پدید می آمد، نتوانست اعتماد به دین مقدس اسلام و همچنین بی اعتمادی به غرب در بین مردم ایران را از بین ببرد. همین دو معنا سرمایه ای بود که حرکت و رشد ملی در این دوره به سرانجام خود برسد و آمادگی برای دریافت پیام انقلاب اسلامی حاصل آید.

نوشتن قانون اساسی و تاسیس مجلس شورای ملی هم نتوانست به ایجاد یک نظام با ثبات منجر گردد. نشان داد که مظاهر صوری مردمسالاری، جوابگوی نیازهای پدید آمده نیست و لزوما باید حقیقتی متولد گردد تا نظامی متناسب با خود را به همراه آورد. درک ماهیت فکری، فلسفی و تاریخی نظام سیاسی مشروطه با توجه به ساختار سیاسی و اجتماعی و باورها و ارزشهای جامعه ایران، تردیدی باقی نمی گذارد که استعداد نظریه مشروطه در تاسیس یک جامعه آباد، آزاد، مستقل و پیشرفته بیش از این نبود. مشروطیت، سیاست‌های حاکم بر برنامه ریزی‌های این نظام و توان فکری و فلسفی این نظریه، فراتر از آن چیزی که برای جامعه ایران به ارمغان آورد نبود.

به هر ترتیب هرچند که نمی توان در مشروطیت متوقف شد اما واقعه مشروطیت با کودتای رضاخان و تاسیس سلسله پهلوی تمام نشد. فرار رضاخان و وقایع بعد از سقوط رضاخان و همچنین ملی

شدن صنعت نفت تا حدودی آرمانهای نهضت مشروطه را مجدداً در اذهان ملت زنده کرد و نشان داد که هنوز نهضت مشروطه خواهی به عنوان یک آرمان ملی، الهام بخش جامعه است. اما کودتای ۲۸ مرداد تیر خلاصی بر پیکر نیمه جان و نحیف گرایشهای مشروطه خواهی در ایران زد و زمینه را برای نهضت و تمّای بزرگ و عمیقتری فراهم نمود. مطالعه دستاوردهای نهضت مشروطه در حوزه نظم سیاسی و سامان اجتماعی به ما می آموزد که این بهم ریختگی تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت و هویت ایرانی و شخصیت ملی این سرزمین را به چالش کشید. انقلاب اسلامی در بستر چنین تجربیات فراوان، توأم با شک و تردیدها و خطر پذیری ها بود که به تحقق پیوست. تحول مفهوم ملیت در مشروطیت:

مشروطیت در عین حال که آغازی برای تحولات آینده است؛ حاصل و نتیجه تحولات چند صد ساله گذشته نیز می باشد. شناخت مختصات مشروطیت بدون توجه به عقبه‌های تاریخی آن ممکن نخواهد بود. اگر بتوانیم مشروطیت را به تاریخ چند صد ساله گذشته اش پیوند بدهیم، تفاوت مشروطیت بومی با مشروطیت وارداتی بهتر معلوم می شود. شناخت تحول مفهوم ملیت در عصر مشروطیت، این پیوند با گذشته را برقرار می کند. مشروطیت و ابعاد و ریشه های عمیق تر آن را مورد توجه قرار می دهد و به وضوح آن را به روی کارآمدن صفویه وصل می کند. گذشته تاریخی مشروطیت را باید در صفویه جستجو کرد. مشروطیت ایران مسبق به دوران با ثباتی است که از ظهور صفویه آغاز گردید.

تشکیل حکومت ملی در ایران دوره صفویه که با رسمیت سیاسی دادن به اجرای فقه شیعی و نظارت آن صورت گرفت؛ بر محور شاه صفوی به عنوان مرشد کامل تعین می یافت. با این شکل گیری نهالی بنیانگذاری شد که طبعاً مسیرهای پرفراز و نشیب و رشد و توسعه ای را در پیش داشت. این فهم اولیه از ملیت چون دیگر پدیده هایی اجتماعی، در مسیر رشد و تحول و تعمیق قرار داشت و به طور طبیعی جنبه های تفصیلی و پیچیده خود را آشکار کرده و بسط می داد. با پایان دوره صفوی، مردم نیاز به تقدس را در نهاد روحانیت و جریان علمی کشور، جست و جو کردند و جریان دینی و علمی کشور تبدیل به جریان سیاسی و اجتماعی شد. همین معنی، تقویت تدریجی نهاد روحانیت را در پی داشت و نظریه سیاسی ایران را وارد مرحله جدیدی کرد و رابطه علمی علما دارای بعد

اجتماعی و تاثیر سیاسی گردید. فضای پرشور استنباط‌های فقهی و سایه روشن حدس‌های عقلی، استقلال جامعه مذهبی را نسبت به نهاد سیاسی به ارمغان آورد.

جلوه روشن این صورتبندی جدید از نظام سیاسی را می‌توان در طی جنگ‌های ایران و روس مشاهده نمود. فقیه جامع‌الشرایط زمان یعنی مرحوم کاشف‌الغطاء (ره) به نیابت از جانب امام عصر (عج) اذن و اجازه جهاد را به فتح‌علی شاه قاجار می‌دهد و حضور و شرکت مردم در این جهاد عظیم نه به عنوان اتباع قاجار، بلکه به عنوان ملت شیعه ایرانی و تقلید از فتوای مرجع تقلید صورت می‌گیرد. جنگ‌های ایران و روس و سپس وقایع دیگر، مقدمه‌ای شدند تا نهضت تنباکو به طور راسخ این قدرت ملی مقدس را نشان دهد. نهضت عظیم تحریم تنباکو به تعبیری عالی‌ترین تجلی چنین حقیقت و دیدگاه سیاسی است که مردم در تبعیت فقهی از حکم فقیه باشند و حتی خود شاه هم تمکین کند. پرهیز مرحوم میرزای شیرازی (ره) از همراهی با جریان‌های افراطی باعث شد که موفقیت مثال‌زدنی نهضت، آسیبی به انسجام اجتماعی و سیاسی کشور وارد نکند. در این نظام سیاسی، ملت و دین نه در مقابل دولت بلکه با جامعیتی کم‌نظیر و در عین صیانت از قدرتهای غیر دولتی، در پی حفظ وحدت کلی جامعه و حوزه ملی و شرعی است. نهضت تنباکو، سلطنت ایران را مشروطه کرد و مردم ایران شجاعت آن را داشتند که نهضت تنباکو را با موفقیت از سر بگذرانند. اما قیام تنباکو، دشمنان را متوجه قدرت ملت کرد و هفده سال بعد دخالت‌های بیگانه مانع شد که نهضت مشروطیت هم به سلامت به انجام رسد.

بنابر این پیروزی نهضت تنباکو و سپس قیام مشروطیت مسبوق به فضای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر تمام دوران قاجاری است. ساختار سیاسی و اجتماعی دوگانه‌ای که در یک طرف نهاد سلطنت و در سوی دیگر قدرت روحانیت برخوردار از پشتیبانیهای مردمی، این دوران را از دوره‌های قبل، مخصوصاً دوره صفوی ممتاز می‌سازد. مطالعه چگونگی تحول نظام ساختار واحد دوره صفوی که بر محور مرشد کامل شکل گرفته و بر سیادت شاهان صفوی استوار بود؛ به وضعیت متکثر دوران قاجار، نیازمند پژوهش جدی در تحولات قرن دوازدهم هجری است که با حمله افغانه،

سلطنت نادر و کریم خان و در عرصه علمی با پیروزی اصولیان بر اخباریان، توأم بوده است.^۱ کتاب تنبیه الامم مرحوم علامه نائینی نیز چنین حالت توسعه یافته‌ای از نظام سیاسی و حاکمیت ملی را از نظر دینی، تبیین می‌کند.

آزادی موجود در نهاد اجتماعی مرجعیت که برخاسته از اقتدار شریعت بود به طور طبیعی استبداد موجود در نهاد سلطنت را زیر سوال برده و با چالش مواجه می‌کرد. چالشی که بالاخره در نهضت مشروطیت نمایان گردید. بین المللی شدن سیاست جهانی هم بنوبه خود، ناکارآمدی نظام دوگانه آشکار می‌کرد. نهضت مشروطیت می‌توانست به مشکل دوگانگی در سطح رهبری سیاسی پایان دهد و نظام جدیدی را مبتنی بر آزادیخواهی مردم و قانون اساسی برخاسته از مبانی دینی سامان دهد. اما غلبه سیاست استعماری باعث شد، که صحنه حکومت ایرانی بطور کامل از فضای ملی خالی شده و رنگ حکومت بیگانه را بخود گیرد. دوران پنجاه ساله حکومت پهلوی، که قدرتهای استکباری و استعمار را نمایندگی می‌کرد؛ صحنه مبارزه عمومی مردم برای تشکیل نظام سیاسی جدید مبتنی بر حاکمیت دینی بود که مرحله عمیقتری از ملیت دینی را نشان می‌داد.

در یک تحلیل کلی، این رسمیت یافتن تشیع در ایران بود که در ادامه و با قیام تنباکو منجر به نهضت مشروطیت شد. مرحوم آیه الله مازندرانی از علماء ثلاثه نجف و از رهبران مشروطیت نیز به این جهت اشاره دارند: «... هر چه التماس کردیم که ... برای حفظ دنیای خودتان هم اگر واقعاً مشروطه خواه و وطن دوستید مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهبی ممکن نیست استوار و پایدار بماند به خرج نرفت.» پاسخ آیت ا... مازندرانی در جواب استفتاء حاج محمد علی بادامچی راجع به تکفیر تقی زاده، مندرج در روزنامه مجلس، مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۲۸

مشروطیت به طور طبیعی باید بعد از تنباکو به وجود می‌آمد. اگر جامعه و کشور ایران را بدون دخالتهای خارجی تصور کنیم، باز به مشروطیت می‌رسیدیم. اما حضور اجنبی و نیروهای بیگانه

^۱ کتاب «تکاپوی ملیت ایرانی در قرن دوازدهم هجری» تألیف نگارنده، سعی کرده است به این مهم

باعث گردید که نگاه دیگری هم در فضای مشروطیت وارد بشود. این نگاه دیگر مربوط به تحولی بود که در مفهوم ملیت پدید آمد. ملت به معنی دین، شریعت و مذهب سابقه داشت و در قرآن کریم آیاتی هست که این لفظ به معنای دین، آئین و شریعت به کار رفته است. اما کاربرد اکنون لفظ ملت را به معنی مردمان ادراک می‌کنیم و مردمانی را که در یک جا ساکن هستند، به ذهن متبادر می‌شود. یک تغییر معنی صورت گرفته است که اهمیت مضاعفی دارد. اهمیت مضاعف از آن جاست که این تغییر معنی پیوندی با مبنای سیاست معاصر یعنی ملیت و ناسیونالیزم دارد. این تغییر معنی، عمده مباحث سیاسی جامعه ما را تحت تأثیر قرار داده است و دوره مشروطیت، مقطع مهمی است که این تغییر معنی در آن زمان تثبیت شد. البته مقدمات آن از قبل فراهم شده بود؛ اما در مشروطیت تثبیت شد و ادامه پیدا کرد.

قدرت فائده‌نیروهای بیگانه، منجر به غلبه نگاه هم‌سنخ با آنها در مفهوم ملیت شد. ملیت، همان نظام سیاسی حاکم بر مردم یک جامعه است. صورت این ملیت عبارت از نظام سیاسی حاکم است و ماده آن، خود مردم هستند. تفکر غربی مناسب با این دارد که ماده غلبه بر صورت کند و این چیزی بود که در دوران مشروطیت اتفاق افتاد. بر اثر فشار خارجی و تفوق جریان مادی‌گری، به صورت مجازی با ذکر صورت اراده ماده گردید. ذکر ملت شد ولی مردم که ماده این ملیت بود، اراده گشت. به هر حال حس ملی و ملیت ایرانی صورتی را یافت که وجود مردم، ماده‌ای برای آن بود و همین معنا امکانی را فراهم می‌کرد که بعدها بتوان به صورت مجاز مرسل حتی با ذکر صورت، اراده ماده کرد که داستان غم‌انگیز ناسیونالیزم باستان‌گرای عصر پهلوی را به دنبال دارد. در نهضت تنباکو، ملیت خاص ایرانی در وجه جدید آن تحقق پیدا کرد و سپس در قیام مشروطیت، حضور جریان بیگانه باعث نگاه مجازی به مفهوم ملیت گردید که مادی‌گرایی و جریان سکولار حاکم در دوره پهلوی، حاصل آن است.

زمینه‌های مردمسالارانه مشروطیت:

تحولات ساختاری همزمان با پیدایش اندیشه‌های مردمسالارانه در جامعه ایرانی و به نوعی باعث آن گردید. پس از سقوط صفویه، وقتی افغان‌ها در ایران مسلط شدند و هرج‌ومرج کشور را فراگرفت، شاهد تکاپوی ذهنی زیادی در جامعه هستیم. آثار مکتوبی از آن زمان در دست است که در

آن‌ها مطرح می‌کنند مجمعی از علما شکل بگیرد و آن‌ها هم یک نفر از خاندان صفویه را به عنوان شاه صفوی انتخاب کنند و ضمن نظارت بر او، تعهد بگیرند که چگونه عمل نماید. پس از سقوط افغان‌ها نیز وقتی نادرشاه بر ایران مسلط شد، برای اعلام سلطنت خود، کنگره‌ای متشکل از حدود صد هزار نفر از بزرگان کشور، شامل فرماندهان نظامی، رؤسای قبایل و ایالات، علما، حکام شهرهای مختلف و تمام افراد متنفذ را در صحرای مغان تشکیل داد. در واقع این کنگره بزرگ بود که تغییر سلطنت صفوی و شروع سلطنت نادر و خاندان او را تصویب نمود. این امر کاملاً نوظهور بود و در گذشته سابقه نداشت که برای تغییر سلسله حاکم نیاز به تصویب بزرگان کشور باشد. هر کس به قدرت می‌رسید، تاج‌گذاری هم می‌کرد. اما با اینکه نادرشاه بر کشور مسلط شده بود، ولی جامعه به حدی از رشد سیاسی رسیده بود که او احساس نیاز می‌کرد سلطنتش را با توافق این کنگره شروع کند. کنگره‌ای که به یک معنا تصویب صد هزار نفری حکومتش باشد. پس در ذهنیت سیاسی مردم ایران مهم بود که تغییر سلطنت و شروع آن با چنین اجماعی صورت بگیرد.

پس از نادرشاه نیز وقتی کریم‌خان زند کشور را در اختیار گرفت، نتوانست ادعای سلطنت کند و افکار عمومی این اجازه را به او نمی‌داد. او ابتدا ادعا کرد که به وکالت از طرف دولت و شاه صفوی حکومت می‌کند و بعد از فوت شاه صفوی هم اعلام نمود که وکیل رعایا و مردم می‌باشد. کریم‌خان در طول چهارده سال حکومت خود، هیچ وقت ادعای سلطانی یا شاهنشاهی نکرد و فقط خود را وکیل خواند. کاربرد این عنوان آثار زیادی در ذهنیت و نوع نگاه مردم به جایگاه قدرت سیاسی و نهاد سلطنت داشت و در جهت شکل‌گیری اندیشه‌های مردمسالارانه، تأثیرات زیادی بر مردم ایران گذاشت. معلوم شد که هر ادعای سلطنتی، به راحتی مورد پذیرش مردم قرار نخواهد گرفت؛ حتی اینکه آن فرد بر کشور مسلط شده باشد. ذهن جامعه به شکلی بود که نمی‌پذیرفت افراد به راحتی ادعای سلطنت کنند.

قاجاریه هم که پس از زندیه روی کار آمدند به سرعت متوجه شدند که ادعای سلطنت در ایران به سادگی جا نخواهد افتاد. اصولاً سلطنت در ایران به راحتی جا نمی‌افتاد و مردم به راحتی آن را نمی‌پذیرند و طبیعی تلقی نمی‌کنند. دست‌کم ایالات و طوایف زیر بار آن نمی‌رفتند. لذا بعد از تبلیغ انتسابشان به صفویه، سیاست حکومتی قاجار آن شد که تعداد شاهزاده‌های قاجار را زیاد کنند تا نفوذ

خود را در دهات و شهرها گسترش دهند. اینکه فتحعلی‌شاه قاجار زن و فرزند زیادی داشت، نه یک تصمیم شخصی، بلکه یک دستورالعمل سیاسی بود. او تعداد زیادی شاهزاده پسر داشت که هر کدام حاکم یک شهر شدند تا سلطه ایلات و طوایف رقیب را در کشور از بین ببرند. این شاهزاده‌ها از سنین کودکی حکم می‌گرفتند و در اقصی نقاط کشور، پایه‌های حکومت را مستحکم می‌کردند.

چنین مدیریت خاندان سلطنتی در سراسر کشور بی سابقه بود. سلاطین گذشته از میان تعداد معدود فرزندان، یکی را ولیعهد می‌کردند و سلطنت را در سلسله تداوم می‌دادند؛ اما قاجار به خاطر اینکه بتواند حکومتش را در ایران تثبیت کند چنین سیاستی را در پیش گرفت و با چنین ترفندی توانستند دوره فتحعلی‌شاه را سپری کنند. ازدواج‌های فراوان فتحعلی‌شاه برادرزاده آقامحمدخان، شاهزاده‌های زیادی را به وجود آورد و قاجار همه کشور را فرا گرفت. وجود این شاهزاده‌ها که نقطه قوت قاجاریه برای تثبیت حکومت بود، پس از مدتی تبدیل به نقطه‌ی ضعف آن شد و خود آن‌ها تبدیل به معضل شدند. آن‌ها سلطنت کسی را که ولیعهد می‌شد، زیر سؤال می‌بردند. این مسئله از عواملی بود که باعث شد عباس‌میرزا در عهدنامه‌ی ترکمانچای، سلطنت خود و فرزندانش را به سیاست روسیه گره زند. او احساس کرد که شاهزاده‌های قاجار زیر بار سلطنت او و فرزندانش نخواهند رفت. این بند را در عهدنامه‌ی ترکمانچای قید کرد که «دولت روسیه از سلطنت عباس‌میرزا و ادامه آن در اعقاب او حمایت کند». وقتی عباس‌میرزا قبل از فتحعلی‌شاه از دنیا رفت، به جای شاهزاده‌های دیگر، فرزند جوان او محمدشاه (بر اساس عهدنامه‌ی ترکمانچای) ولیعهد شد و بعد از فتحعلی‌شاه، روی کار آمد.

این وضع نارضایتی شاهزاده‌های قاجار و امرا را در پی داشت و روزی که محمدشاه قاجار از دنیا رفت، شاهزاده‌ها و امرا در تهران جمع شدند و صحبت از تشکیل نظام جمهوری کردند. بحث نظام جمهوری در ایران، اولین بار بعد از فوت محمدشاه قاجار در تهران مطرح شد. آن‌ها معتقد بودند که همه باید در تعیین حاکم دخیل باشند. البته منظور آن‌ها نه همه مردم، بلکه دست‌اندرکاران حکومت، امرا و شاهزاده‌های مدعی بود. کتاب «تاریخ نو»، نوشته‌ی جهانگیرمیرزا، دقیقاً به این موضوع اشاره کرده است. حدود ۴۵ روزی که طول کشید تا ناصرالدین‌شاه از تبریز به تهران بیاید، در تهران همه خواستار جمهوری شده بودند. جالب است که مادر ناصرالدین‌شاه (مهد علیا)، چون احساس می‌کرد

این فضا غلبه دارد، با جمهوری خواهان همراهی کرد که فضای سیاسی را کنترل کند تا پسرش به تهران برسد. امیرکبیر که با لشگر آذربایجان، ناصرالدین شاه را وارد تهران کرد، توانست بساط جمهوری را برچیند. قدرت مدیریت امیرکبیر بود که باعث تثبیت سلطنت ناصرالدین شاه شد؛ هرچند که خودش هم بر اثر رقابتهای قدرت به قتل رسید.

تاریخ ایران نشان می دهد که سلطنت در قلوب مردم ایران ریشه نداشت و خصوصاً بعد از صفویه به شدت زیر سؤال رفته بود. همیشه هم بحث‌های مردمسالارانه مانند جمهوری، وکالت از طرف مردم، کنگره نخبگان و مجمع علما به نوعی مطرح بوده است. سلطنت قاجار هم که از همان ابتدا پایه محکمی نداشت، تنها چیزی که بقای آن را توجیه می کرد خطر سیاست‌های روس و انگلیس بود. بعد از ماجرای تنباکو که همکاری سلطنت با منافع استعماری روشن شد، چنین توجیهی هم از بین رفت.

تاریخ معاصر ایران را می توان تاریخ مطالبه نظام مردمسالاری و شکل گیری نهضت‌های سیاسی و اجتماعی برای تحقق آن تعریف نمود. این نهضتها در جامعه ایرانی که حوزه های گوناگون زندگی چون حکومت، رفاه، سلامت و پیشرفت از دین جدا نبودند؛ ماهیت دینی داشتند. مردم ایران راه اجرای مردمسالاری را به دین متصل کرده بودند. تجربه موفق ملت ایران در قیام تنباکو و مشکلات بعدی که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه پیدا شد، زمینه را برای هیجان وسیع عمومی فراهم کرد. نهضتی را پدید آورد که به شکل یک مطالبه‌ی عمومی و انتقال به نظام مردمسالارانه ظهور پیدا کند که به «نهضت مشروطه» تعبیر می شود.

شکست مشروطه:

مشروطیت به دلایل گوناگونی به نتیجه‌ی دلخواه نرسید بگونه ای که امروز می توان از آن به شکست مشروطه تعبیر کرد. مشروطه به اهداف خود نرسید و شکست آن تجربه گرانبهایی برای مردم ایران شد. اگر آن شکست و اهداف و زمینه‌های قبل از آن را به خوبی بشناسیم، می توانیم ابعاد تجربه مردم از این شکست را متوجه شویم. اگر هدف نهضت مشروطیت را انتقال به یک نظام حکومتی مردمسالار تلقی کنیم، آن گاه باید مظاهر این هدف را در قوه قضائیه مستقل، تشکیل مجلس مقننه و پارلمان، محدود کردن اختیارات سلطنت و مشارکت مردم در انتخابات و همچنین آزادی‌های سیاسی

و اجتماعی جست‌وجو کنیم. ظاهراً بعضی از نهادهای مردم‌سالار کم‌ویش شکل گرفت؛ اما آنچه به راحتی می‌توانیم راجع به مشروطیت اعلام کنیم این است که در محتوا، هیچ خاصیتی از این نهادها دیده نشد. توضیح آنکه دستگاه قضایی و عدلیه جدیدی شکل گرفت، اما از مردم رفع ظلم نشد، بلکه ظلم‌های بیشتری هم به واسطه نظام عدلیه جدید بر مردم روا گردید. مجلس مقننه تشکیل شد، اما نه تنها مشکلات مردم را رفع و رجوع نکرد، بلکه باعث افزایش آن‌ها هم شد. اگر مردم‌سالاری شیوه‌ای است که به وسیله آن، زندگی مردم بهتر شود، پیشرفت صورت بگیرد، عدالت بیشتری حاصل شود و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بیشتری محقق شود. در عمل هیچ کدام از این‌ها اتفاق نیفتاد، بلکه فقط شکل ظاهری این نهادها پیدا شد و تبدیل به وسیله‌ای برای اعمال هر چه بیشتر و راحت‌تر قدرت قدرت‌مداران گردید.

مشروطه بعد از تأسیس به یک معنا شکست خورد؛ چرا که نهادهایی که شکل گرفتند، از لحاظ خاصیت و محتوا، کارایی نداشتند. با شروع اولین مجلس، می‌توانیم آثار شکست را در مشروطه ببینیم. کسانی به عنوان نماینده به مجلس راه یافتند (مجلس اول) که اکثراً در حکومت قبلی دست‌اندرکار و جزء سران بودند و نماینده‌های از اقشار ضعیف مردم به مجلس راه نیافت. سپس استبداد صغیر و بعد از آن شهادت علمای بزرگی مانند شیخ فضل‌الله نوری و کشته شدن مرحوم آقای بهبهانی نشان می‌دهد که عدالتی به وجود نیامد. رهبران مشروطه ناعادلانه و ظالمانه ترور شدند، ظلم‌های بسیار وحشتناکی شکل گرفت و رهبران متعددی، از جمله مرحوم آخوند خراسانی که می‌خواست به ایران بیاید، به شهادت رسیدند. فشارهای فراوانی بر مردم وارد شد و کارهای خلاف قانون و جنایت‌های عجیبی به دست اشرار صورت گرفت. با اینکه این نهضت مردمی بود، چنین سرنوشت تلخی پیدا کرد. همه این‌ها نشان می‌دهد که شکست نهضت مشروطه را باید از همان بدو شروع مشروطیت دانست که رفته‌رفته علنی‌تر می‌شد.

می‌توانیم شکست کامل مشروطه را در جنگ جهانی اول، با کودتای انگلیسی‌ها توسط رضاخان اعلام کنیم. مهم‌ترین حادثه‌ای که شکست مشروطه را نشان می‌دهد، کودتای رضاخان و سلطه کامل انگلیسی‌ها در ایران است. در اواسط جنگ جهانی اول که انقلاب اکبر شوروی به وقوع پیوست، سیاست روسیه در ایران از صحنه خارج شد و محیط را برای انگلیسی‌ها، بدون رقیب کرد. انگلیس

هم با قدرتی که در نتیجه پیروزی در جنگ پیدا کرده بود، ایران را تسخیر کرد و به وسیله‌ی رضاخان کودتا نمود. این اتفاق نه تنها همه آزادی‌های موجود را از بین برد، بلکه استبداد سنگین‌تر و ظلم مضاعفی را بر مردم ایران تحمیل نمود که شاید بتوانیم آن را بدترین ظلم و استبداد تاریخ ایران بنامیم. شاید عده‌ای ادعا کنند که قبل از شروع مشروطه هم می‌شد پیش‌بینی کرد که این نهضت نمی‌تواند پیروز شود و توجه را به مشکلات ساختاری این نهضت در جامعه آن روز جلب کنند. درست است که امروز به راحتی می‌توانیم بگوییم این نهضت شکست خورد، ولی در زمان خودش این تصور نبود. نهضت فراگیری در جامعه شکل گرفته بود و آثار آن تا زمان کودتای رضاخان واضح بود. هرچند که بعد از کودتا هم، ظواهری مثل پارلمان حفظ شد، ولی کاملاً کارایی خود را از دست داده بود و خیمه‌شب‌بازی بیش نبود. اگر آن مشکلات ساختاری را توجه کنیم، می‌توان احتمال شکست را داد. ولی حرکت عمومی مردم می‌توانست طوری پیش برود که شکست‌ها صورت نگیرد. وقتی می‌گوییم مشروطیت شکست خورد، یعنی می‌توانست شکست نخورد، ولی شکست خورد. شکست مشروطه به مشکلاتی برمی‌گردد که در جامعه‌ی آن روز وجود داشت و معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد.

یکی از این مشکلات، نفوذ بیش از اندازه سفارت‌خانه‌های خارجی در صحنه سیاسی ایران بود و حضور و دخالت‌های آن‌ها عادی نبود. آن‌ها نه تنها در سیاست ایران دخالت می‌کردند، در بدنه جامعه هم نفوذ داشتند. طبیعی است که این عامل بسیار تعیین‌کننده است و نخواهد گذاشت نهضت ملت ایران در مسیر درستی حرکت کند. حضور روس‌ها قوی‌تر بود؛ به ویژه وقتی در عهدنامه‌ی ترکمانچای ذکر شد که دولت روسیه از سلطنت عباس میرزا حمایت می‌کند، به دخالت دولت روس در سیاست داخلی ایران وجهه قانونی نیز داده شده بود. انگلیسی‌ها با ترفند دیگری خودشان را دوست و همراه مردم نشان می‌دادند و مزورانه نفوذ می‌کردند. نفوذ آن‌ها بسیار بیشتر از حد عادی بود و طبیعی بود که دخالت‌های آن‌ها جدی خواهد شد.

تأثیر شاهزاده‌های قاجار و دیگر خان‌ها که از صاحبان نفوذ در دولت قاجار بودند اهمیت زیادی داشت. آنها هرکدام در گوشه‌وکنار کشور زورگویی می‌کردند؛ در عین حال از دولت قاجار هم ناراضی بودند. زورگوییانی بودند که شعارهای مشروطه را فرصتی برای ابراز نارضایتی خود تلقی

می‌کردند. آن‌ها نظام مشروطه را فرصتی برای مشارکت بیشتر خود در قدرت تلقی می‌کردند. در واقع شعارهای مشروطه در آن زمان اگرچه خواست مردم بود؛ اما زورگویان، خان‌ها و مخالفان مردم هم آرزو می‌کردند که به وسیله آن شعارها به خواسته‌های خود برسند. این واقعیت بسیار مهمی در جامعه آن روز ایران بود که تأثیر عمیقی هم بر جا گذاشت. عناصر غرب‌زده مخالف دین هم از شعارهای مشروطیت برداشت می‌کردند که به راحتی خواهند توانست از راه‌های غیردینی به اهداف خود برسند. مردم عادی هم که با این شعارها مأنوس بودند، می‌خواستند زندگی خود را بر اساس موازین دینی ارتقا دهند. علما این شعارها را می‌پسندیدند و می‌گفتند با این‌ها می‌توانیم اهداف اسلامی را پیاده کنیم. این شعارها برای زورگویان هم جذاب بود و همچنین سفارت‌خانه‌های خارجی هم آن‌ها را به نفع خودشان می‌دیدند. این مشکل مهمی بود که هرکس از ظن خود در این نهضت مشارکت می‌کرد.

این واقعیت در نهضت مشروطیت باعث تنازع نیروهای مختلف با هم شد. هر کسی فکر می‌کرد اگر کمی فعالیت کند و رقیب را از صحنه خارج نماید، خواهد توانست از این شعارها در جهت منافع خود بهره ببرد. به این جهت سلسله ترورها و مایوس کردن مردم در این نهضت به چشم می‌خورد. از این نظر، در انقلاب اسلامی شرایط بهتری حاکم بود. شعارها طوری نبود که همه بتوانند منافع ضدانقلابی خود را از مسیر آن‌ها دنبال کنند اما در مشروطه شعارها مبهم بود. نهضتی که نتواند شعارهای خود را طوری تنظیم کند که دشمنان نتوانند از آن‌ها استفاده کنند، زمینه‌های شکست را در درون خودش می‌پروراند. پس یکی از مشکلات ساختاری این بود. حضور مردم در هر نهضتی استلزاماتی دارد. مردم باید قدرت اقتصادی و اجتماعی داشته باشند که بتوانند در صحنه حضور پیدا کنند. آن زمان مردم از این نظر ضعیف بودند و نظام ملوک‌الطوایفی و خانی اجازه حضور قوی را به مردم نمی‌داد.

اگرچه مشروطیت، نهضتی ملی و طبق‌خواسته مردم بود؛ به دلیل ضعف مردمی، امکان تداوم نداشت و کارها عملاً در اختیار افراد دیگری قرار می‌گرفت. ضعف ارتباطات بین شهرها و مناطق هم باعث می‌شد که نتوان به راحتی مسائل را به مردم منتقل و آن‌ها را آگاه کرد. چند شایعه به راحتی می‌توانست افکار عمومی را خدشه‌دار کند. مجموع این عوامل باعث شد که حرکت وسیعی که

شروع شد، نتواند به اهدافش برسد. اهداف مشروطه ریشه در خواسته‌های تاریخی مردم ایران داشت، اما در آن مقطع، امکان سوءاستفاده دیگران به شدت زیاد بود و سیاست‌های دولت قاجار، اقتصاد و فرهنگ ملت ایران را نحیف کرده بود. این نحیف شدن در طول تاریخ باعث شد که شعارها و اهداف به خوبی نتوانند عملیاتی شوند و در اختیار عناصر مخالف ملت قرار گرفتند.

البته می‌توان گفت که حفاظت از دستاوردهای قیام مشروطیت دست کم گرفته شده بود و تجربه لازم برای شناخت توطئه‌ها وجود نداشت. شروع مشروطیت بطور طبیعی شکل‌گیری احزاب سیاسی را باعث شد. ولی با کودتای رضاخان رقابت احزاب تبدیل به مقاومت نیروهای ملی در مقابل نیروهای کودتا شد. در نتیجه فشار و سختگیری‌ها هم جناح نیروهای ملی از هم پاشید. رابطه عمیق بین مردم و مشروطیت شکل نگرفت. مشروطیت کاملاً صوری بوجود آمد و صف ملت را از مشروطیت جدا کرد.

نسبت مشروطیت با انقلاب اسلامی:

وقتی نهضتی شکست می‌خورد، مردم ممکن است دو برخورد کنند. یکی اینکه دوباره یک نهضتی ایجاد کنند، اما این دفعه مشکلات آن را برطرف نمایند؛ همان راه را دوباره ادامه دهند تا دوباره پیروزی حاصل آید. نهضت مشروطه خواهی جدیدی که با رفع مشکلاتش پیروز شود. برخورد دیگر آن است که بگویند این نهضت اصلاً جواب نمی‌دهد و در آن راه تردید شود. راه را غلط بدانند و از اساس، راه دیگری را فراروی خود قرار دهند. در واقع به یک نهضت جدیدتر و عمیق‌تری فکر شود. پس به دو شکل می‌شود از یک شکست تجربه اندوخت. بعد از مشروطه، مردم ایران به هر حال، تا مدت‌ها در حال‌وهوای آن بودند. در واقع می‌خواستند مشروطه بدون شکستی را ایجاد کنند. نهضت ملی شدن نفت باز همان نهضت مشروطه‌خواهی بود و ملت می‌خواست مشروطه بدون شکست داشته باشد. تجربه‌ای که مردم از شکست مشروطیت داشتند این بود که دوباره تلاش کنند و نهضتی در ابعاد جدید و بدون شکست را تجربه کنند. البته نهضت ملی شدن صنعت نفت هم در شرایط خاص خود باز هم شکست خورد. بعد از شکست ملی شدن صنعت نفت که شاید بتوان آن را شکست دوم مشروطیت نامید، مردم احساس کردند که باید به نهضت عمیق‌تری فکر کنند و تجربه‌ی مشروطیت را برای بار سوم تکرار نکنند.

حرکت انقلاب اسلامی تجربه سوم مشروطیت نیست. مردم از تجربیات مشروطیت در شیوه حرکت اجتماعی و مردمی استفاده کردند؛ اما در مبادی و مبانی، نگرش جدیدی به مسائل حیات سیاسی و اجتماعی ایجاد شد و انقلاب جدیدی متفاوت از مشروطیت اتفاق افتاد. این انقلاب در صدد بود که به نهضت پیامبر اسلام و صدر اسلام تأسی کند. جامعه احساس کرد که باید به شکل عمیق‌تری به منبع اصلی حرکت‌های دینی و ملی متصل شود. الگوی نهضت پیامبر اسلام و حادثه عاشورا را ملاک خود قرار داد و انقلابی را برای تأسیس دوباره مدینه‌النبی ایجاد کرد. این نهضت ماهیتاً متفاوت با مشروطیت بود. جامعه ایرانی بعد از نهضت ملی شدن صنعت نفت، پرونده مشروطیت را بست و به ریشه‌های عمیق‌تر حیات سیاسی و اجتماعی توجه کرد که نهضت مشروطیت، آن‌ها را نمی‌دید و از آن‌ها الهام نمی‌گرفت. جامعه‌ی ایرانی متوجه مدینه‌النبی شد و خواست که آن را بازسازی کند و به نهضت جهانی اسلام در آخرالزمان توجه کرد و خواست که آن را مقدمه‌سازی نماید و موفق شد.

درست است که شکست دو نهضت قبلی، در توجه به ریشه‌های انقلاب اسلامی مؤثر بود، ولی اگر فرض کنیم که نهضت مشروطیت و ملی شدن هم موفق می‌شدند، یعنی دو نهضت موفق داشتیم، باز هم نیازمند این تغییر توجهات بودیم که در واقع نیاز بشر امروز بود. حتی اگر آن دو نهضت موفق می‌شدند، مردم ایران باز هم در پی تأسی به نهضت جهانی صدر اسلام و بعثت پیامبر گرامی بودند. آن‌ها می‌خواستند انقلاب اسلامی را به عنوان نگاه جدیدی به سیاست، انسان، زندگی و الگویی برای جهان امروز عرضه کنند. این نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی ماهیتی اساساً فراتر از مشروطیت دارد. نهضت مشروطه و نهضت نفت، حرکت در جهت پیشرفت جامعه بودند؛ ولی حتی آن دو هم پاسخ‌گوی نیاز امروز بشر برای ایجاد نظام سیاسی عادلانه و الهی نبودند. در طول چهارده قرن که از تاریخ اسلام گذشته است، نمی‌توان هیچ مقطع تاریخی را ذکر کرد که توانسته باشد پاسخ کاملی به این نیاز داده باشد که بتوانیم آن را الگوی خود قرار داده و به آن تأسی کنیم. لذا صرفاً باید به خود صدر اسلام و تجربه مدینه‌ی نبوی و علوی متوجه شد.

انقلاب اسلامی در چنین شرایطی ظهور کرد. اگر چه آرمانهای انقلاب اسلامی با آرمانهای نهضت مشروطه جهت واحدی دارد اما سطوح این آرمانها و زمینه‌های تحقق آنها هیچ سنخیتی با مشروطه

ندارد. نظام مشروطه بطور کلی با نظام جمهوری اسلامی قابل مقایسه و تطبیق نیست. در تحلیل نسبت مشروطیت با انقلاب اسلامی، نمی‌توانیم وجود رابطه مستقیم بین انقلاب اسلامی و ظهور اسلام در چهارده قرن پیش را خدشه دار کنیم. حقیقت انقلاب اسلامی ارتباط مستقیم و بی‌واسطه ای با صدر اسلام دارد و مانند ادیان بزرگ الهی در باورها و اعتقادات مردم بعنوان یک هدیه ای الهی تلقی می‌شود. انقلاب اسلامی در بستر چنین تجربیات فراوانی که توأم با شک‌ها و یقین‌ها و همچنین خطر پذیری‌ها بود، متحقق شد. این انقلاب آغازگر دوران جدیدی در تاریخ حیات ایران گردید. انقلاب اسلامی را می‌توان از جنبه ثبات فکری و سیاسی و دینی و سامان اجتماعی تا حدود زیادی با دوران صدر اسلام مقایسه کرد و ایران با انقلاب اسلامی به دوره ثبات فکری، سیاسی، شخصیت اجتماعی والگوی دگرگونی و تغییر رسید.

در این انقلاب ورای تحولات اجتماعی، قدرت دین الهی ظاهر و ارتباط بین زمین و آسمان نمایان شد. خطا است که تحولات دوران مشروطیت هم تراز با وقایع انقلاب اسلامی و به عنوان ریشه‌های آن مطرح شود. تحولات عجیب دوران مشروطیت و پیچیدگی آنها در ناامید کردن مردم از هر قدرت غیر الهی موثر بودند اما نمی‌توانستند به عنوان علت موجد انقلاب بزرگ اسلامی مطرح شوند. اگر چه می‌تواند زمینه‌های تحول نگرش مردم و نخبگان سیاسی و تفکرات مذهبی به نسبت دین و سیاست و دگرگونی‌های اجتماعی باشد. هر چند که انقلاب اسلامی سایه خود را بر گذشته انداخته است، وجود نهضت‌های تاریخی از جمله مشروطیت را نه به عنوان حلقه ارتباطی تاریخی در این زمینه بلکه صرفاً در حد زمینه سازی‌های تاریخی و ذهنی می‌توان تبیین نمود. توجه به دوران با ثبات پس از انقلاب اسلامی هم، در شناخت مشروطیت موثر است و می‌تواند بسیاری از جستجوها و کاوش‌های اجتماعی و تاریخی را توجیه نماید. نظام اسلامی براساس ولایت تاسیس گردید و رابطه ای ولایی بین همه آحاد جامعه و حکومت برقرار نمود. این نظام، حکومت را فلسفه علمی تمامی فقه دانست و همه مردم را متولی فقه قرار داد. مردم سالاری دینی حقیقتی بود که با این نگاه بوجود آمد. بدین ترتیب همه کش و قوس‌های دوران مشروطیت برای استقرار مردم سالاری قابل تبیین و تحلیل می‌گردد.

دوره صفویه هم علیرغم ویژگی‌های مثبت آن نمی‌تواند جواب‌گوی نیازهای امروز باشد و جامعه

کنونی ایران از صفویه عبور کرده است. حتی نهضت مشروطیت شکست خورده هم عبور از صفویه را نشان می‌دهد و در سطح خیلی بالاتری از آن قرار دارد. سطح نهضت مردم در مشروطیت و در نهضت ملی شدن نفت، بسیار بالاتر از دوره صفوی است. اصولاً نمی‌توان انقلاب اسلامی را با صفویه و مشروطیت مقایسه نمود؛ هم به سبب عمق و سطح بالاتری که نسبت به آن دارد و هم از جهت اختلافی که در نوع نگاه به ماهیت حکومت، در آن دو وجود دارد. صفویان که به حکومت رسیدند دنبال تشیع بودند. مشروطیت قدرت سلطنت را محدود می‌کرد، اما انقلاب اسلامی در پی حکومت دین و قانون الهی است. این نهضت در قواره نهضت‌های انبیاست. حتی اگر مشروطیت پیروز می‌شد، انقلاب اسلامی، نگاه جدید به بشر، سیاست و حکومت قانون خدا را مطرح می‌کرد. اگر نهضت مشروطیت و نهضت ملی پیروز می‌شدند، شاید ما یکی از دولت‌های قوی دنیا می‌بودیم و در صحنه بین‌المللی دارای جایگاه می‌شدیم. اما نگاه الهی به زندگی و سیاست نداشتیم که این در انقلاب اسلامی متبلور شد.

انقلاب اسلامی رابطه مستقیمی، و رای تاریخ، با صدر اسلام برقرار می‌کند. اگر همه‌ی ۱۴ قرن را در نظر بگیرید، انقلاب اسلامی و رای همه تحولات تاریخی و بطور مستقیم به صدر اسلام پل می‌زند. هرچند که مقدمات تاریخی کمک‌کننده بوده است و نه تنها از مشروطیت، بلکه از همه تحولات تاریخی، چون صفویه، جنگ‌های ایران و روس و ماجرای تنباکو، درس گرفته‌ایم. اما انقلاب اسلامی پدیده ویژه‌ای است. امام خمینی (ره) در وصیت‌نامه‌ی خود انقلاب اسلامی را هدیه غیبی الهی می‌شمارد. نوع نگاه به انقلاب اسلامی با این تحولات فرق می‌کند. انقلاب اسلامی یک حرکت بزرگ مردمی است که با عنایات الهی هدایت می‌شود. حداقلی از مشکلات و هجمه‌های سنگینی که در انقلاب اسلامی بوجود آمد، در مشروطیت نبود و اصولاً قابل مقایسه با آن نیست. ولی انقلاب علی‌رغم همه این مشکلات بزرگ پیروز شده است و به سمت اهداف خود پیش می‌رود. نهضت‌های قبل به این دلیل موفق نشدند که در نسبت با نهضت صدر اسلام نبودند، ولی انقلاب اسلامی می‌خواهد نسبتش را با آنجا برقرار کند.

مشروطه مهم است و سابقه تاریخی جامعه ایرانی است اما با انقلاب اسلامی براحتی می‌توان از فضای مشروطیت عبور کرد. هرچند که از لحاظ آماده کردن و مقدمه بودن مثل همه تحولات دیگر

مؤثر بوده است. مشروطیت ریشه انقلاب اسلامی نیست که اعلام شکست آن به ریشه‌های انقلاب اسلامی آسیب زند. انقلاب اسلامی مولود مشروطیت نیست و پیوند عمیقی با آن ندارد. سخن از شکست مشروطه هم به معنای این نیست که تیشه به ریشه انقلاب اسلامی زده شود. در انقلاب اسلامی یک ماهیت معنویت‌خواهی، دین‌گرایانه و اسلام‌خواهانه خالص دیده می‌شود و مردم با نگاهی کاملاً دینی به سراغ خواسته‌های سیاسی و اجتماعی خودشان رفتند. انقلاب اسلامی یک حرکت و نهضت کاملاً اصیل است که یک پرواز معنوی و روحانی به صدر اسلام می‌کند و از آن الهام می‌گیرد. از طرف دیگر خود را در گرو آینده موعود حتمی قرار می‌دهد که با اندیشه مهدویت تبیین می‌شود.

نتیجه‌گیری:

در کنار دو رویکرد تخیلی هنجاری و علمی به سیاست می‌توان از رویکرد دینی به سیاست هم بحث کرد که به دنبال مدیریت بومی آن است و اینکه بتواند آن را با مبانی اسلامی دریافت و عرضه کند. این مهم اگر صورت نگیرد ممکن است مثل سابق به سلطه استکبار و دیکتاتوری رضاخانی و یا بدتر از آن منجر شود. نسبت مشروطیت با دین و شریعت، که در گذشته مطرح بود، اینک نیز در نسبت علوم انسانی با اسلام مطرح است. اتفاقاً چون علوم انسانی ماهیت پدیده‌های اجتماعی و امر سیاسی دارد، می‌توان از چنین نسبتی سخن گفت. بومی‌شدن با نظریه‌پردازی و تولید ممکن می‌شود.

رویکرد جامع‌نگر دینی تخیل سیاسی با قیام پانزده خرداد شروع شد و با انقلاب اسلامی به ثمر رسید و در چهل سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی تداوم داشته است. شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی و مناسبات نوینی که اکنون در جامعه سیاسی ایران شکل گرفته است مبنایی برای نوعی بازاندیشی، بازتعریف و بازآفرینی در تمام وجوه گوناگون تجربه‌های تاریخی و معاصر ایرانی شده است. ادامه این فرایند به شکل‌دهی تخیل‌های سیاسی و اجتماعی جدید و گشودن راه آینده منجر می‌شود که به نوبه خود نیازمند بازآفرینی‌های جدیدتر و برساخت‌های اجتماعی تازه‌تری است. تجربه موفق جمهوری اسلامی در تکوین دینی نظام مردم‌سالاری و هویت ملی ایرانی باعث شد که اندیشه دینی درباره هویت ملی با تعمق بیشتری مطرح شود.

منابع:

آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۴)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.

۲. بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هـ ق، تهران: کنار فروشی زوار، دوم، ۱۳۵۷.

تنکابنی، میرزا محمد؛ قصص العلما؛ تهران، انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۶۴ (تنکابنی، محمد بن سلیمان؛ قصص العلما، تصحیح محمدرضا برزگر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۲۱).
جهانگیر میرزا؛ تاریخ نو؛ به کوشش عباس اقبال؛ ۱۳۲۷؛ تهران، کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء
حائری، عبدالهادی، (۱۳۸۷)، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه بورژوازی
تمدن غرب، تهران: امیرکبیر.

دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران؛ انتشارات بنیاد امام رضا(ع)

رئین، اسماعیل؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ تهران، جاویدان

طباطبایی فر، محسن، (۱۳۸۴)، نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه (دوره صفویه و قاجاریه)، تهران: نی.

فتح الهی، محمد علی، تخیل سیاسی در زیست جهان ایرانی اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فتح الهی، محمد علی، تکاپوی ملیت ایرانی در قرن دوازدهم هجری، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کعبی، شیخ‌هاشم، (۱۳۹۰)، [اعلان جهاد علیه روسها]، در مکتوبات و بیانات سیاسی و اجتماعی علمای شیعه دوره قاجار، به کوشش محمدحسن رجبی (دوانی)، تهران: نی.

مجتهدی، مهدی؛ رجال آذربایجان در مشروطه، بی‌جا، نقش جهان، ۱۳۲۷، ص ۲۳

مدنی، سید جلال الدین؛ تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران؛ ج ۱؛ قم، انتشارات اسلامی

نفیسی، سعید؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران؛ ج ۲؛ تهران، دنیا (۱۳۶۴)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱، تهران: بنیاد.
نجفی، موسی، حقانی، موسی، تاریخ معاصر ایران، تهران، نشر آرما